**The Monotheism-Based Reconstruction of the Legitimacy Criterion in the Fadakiyya Sermon: An Analysis of Discursive Mechanisms of Authority Production**


**Abstract**

The Fadak Sermon is a foundational text of early Islam in which speech functions not merely as a legal claim but as a discursive act that reconstructs the criteria of truth, justice, and legitimacy. Existing studies have largely examined the sermon within the historical dispute over Fadak or as a theological rhetorical text, giving limited attention to how it redefines the very standards by which political and legal legitimacy are judged. This study addresses this gap by examining the logic through which "truth" and "legitimacy" are articulated in the discourse of the Fadak Sermon.

Employing a qualitative analytical approach, the research draws on van Dijk's cognitive-oriented critical discourse analysis, together with Laclau and Mouffe's theory of hegemony and articulation and Bourdieu's concept of symbolic capital. The corpus consists of the full text of the Fadak Sermon and syntactically and semantically parallel Qurʾanic verses. Analysis is conducted across linguistic, cognitive, and socio-power levels.

The findings show that in the discourse of the Fadak Sermon, monotheism (tawḥīd) operates as a prior cognitive-political criterion for judging justice and legitimacy rather than as a purely doctrinal belief. By articulating concepts such as truth, justice, and obedience around the central signifier of monotheism, legitimacy is constituted as symbolic capital whose validity depends on alignment with the divine order. The article's main contribution lies in proposing a concise analytical model for understanding the discursive production of legitimacy in religious-political texts without reducing them to political prescriptions or purely historical interpretations, while clarifying mechanisms of authority, judgment, and normative evaluation.



Keywords: Monotheism, Hazrat Fatima (peace be upon her), Fadakiyya sermon, legitimacy, critical discourse analysis

# بازسازی توحیدمحورِ معیار مشروعیت در خطبه فدکیه: تحلیل سازوکارهای گفتمانی تولید اقتدار


## چکیده

خطبه فدکیه از متون بنیادین صدر اسلام است که در آن، گفتار نه صرفاً وسیله طرح یک مطالبه حقوقی، بلکه کنشی گفتمانی برای بازتعریف معیارهای حق، عدالت و مشروعیت به‌شمار می‌آید. پژوهش‌های پیشین عمدتاً این خطبه را در چارچوب منازعه تاریخی فدک یا به‌مثابه متنی کلامی و خطابی بررسی کرده‌اند و کمتر به این پرسش پرداخته‌اند که متن چگونه خودِ معیار داوری مشروعیت سیاسی و حقوقی را در سطح گفتمان بازسازی می‌کند. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین منطق تشخیص و ارزیابی «حق» و «مشروعیت» در گفتمان خطبه فدکیه است.

این مطالعه با رویکردی کیفی–تحلیلی و با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی شناخت‌محور ون‌دایک، در پیوند با مفاهیم هژمونی و مفصل‌بندی لاکلائو و موفه و سرمایه نمادین بوردیو انجام شده است. داده‌ها شامل متن کامل خطبه فدکیه و آیات قرآنی هم‌تراز از نظر نحوی و معنایی است و تحلیل در سه سطح زبانی، شناختی و اجتماعی–قدرتی سامان یافته است.

یافته‌ها نشان می‌دهد که در این گفتمان، توحید نه صرفاً اصلی اعتقادی، بلکه معیاری شناختی–سیاسیِ پیشینی برای داوری درباره عدالت و مشروعیت است. مشروعیت در این چارچوب، به سرمایه‌ای نمادین تبدیل می‌شود که اعتبار آن تنها در پیوند با نظم الهی معنا می‌یابد. نوآوری مقاله، ارائه مدلی تحلیلی برای تبیین سازوکار تولید معیار مشروعیت در گفتمان‌های دینی–سیاسی است.



**واژگان کلیدی:** توحید، حضرت فاطمه سلام الله علیها، خطبه فدکیه، مشروعیت، تحلیل گفتمان انتقادی

**مقدمه**

خطبه فدکیه، از برجسته‌ترین متون احتجاجی صدر اسلام، نه صرفاً سند یک مطالبه حقوقی، بلکه متنی گفتمانی در مرز میان حقیقت، قدرت و حافظه جمعی است. این خطبه در بستر یک موقعیت تاریخی–سیاسی خاص، زبان را به ابزاری برای بازآفرینی نظم معنایی جهان بدل می‌کند و نسبت میان حق، عدالت، خلافت و هویت ایمانی را بازتعریف می نماید. از این منظر، خطبه فدکیه نه یک گفتار خطابی ساده، بلکه رخدادی گفتمانی است که از طریق سازوکارهای زبانی، معرفتی و اجتماعی، معنا را سامان داده و به کنشی تاریخی تبدیل می‌کند.

با وجود پژوهش‌های فراوان تاریخی، کلامی و تفسیری، هنوز ابهام نظری جدی درباره کارکرد خطبه فدکیه در سامان‌دهی معیار داوری مشروعیت وجود دارد. ازاین‌رو، پرسش بنیادین آن است که خطبه فدکیه چگونه و از طریق چه سازوکارهای گفتمانی‌ای، معیار داوری مشروعیت را پیش از ورود به ساحت نهادی و قدرت عینی، در سطح معنا و شناخت اجتماعی بازسازی می نماید؟. فقدان تحلیل متن‌پایه و نظام‌مند از این فرایند، به خلط میان «مشروعیت» به‌مثابه باور به موجه بودن قدرت و «اقتدار» به‌عنوان تحقق اجتماعی آن انجامیده و نسبت زبان دینی، حقیقت و قدرت سیاسی را مخدوش ساخته است.

اهمیت پرداختن به این مسئله از آن‌روست که خطبه فدکیه متنی زنده و اثرگذار در حافظه دینی و اجتماعی شیعه است که طی قرن‌ها در شکل‌دهی به الگوهای هویتی، اخلاقی و معرفتی نقش ایفا کرده است. تحلیل گفتمانی این متن، امکان فهم دقیق‌تر نسبت میان توحید، حق و نظم مشروع در اندیشه اسلامی را فراهم می‌آورد و مانع فروکاست خطبه به روایتی صرفاً تاریخی یا مجموعه‌ای از آموزه‌های هنجاری منفک از منطق تولید مشروعیت می‌شود.

بر این اساس، هدف پژوهش حاضر تحلیل سازوکارهایی است که در آن‌ها، خطبه فدکیه الگوی عقلانیت و منطق ارزیابی مشروعیت را از سطح رویه‌های عرفی و توافق‌های قدرت، به سطحی هستی‌شناختی و توحیدمحور منتقل می‌کند.

**۱.پیشینه پژوهش**

ادبیات موجود درباره مشروعیت در اسلام عمدتاً بر تحلیل‌های کلان‌نظری و تاریخی متمرکز بوده است. برای نمونه، (Crone, 2004 ) و (Hallaq, 2013) با بررسی نسبت شریعت، قدرت سیاسی و خلافت، بحران‌های بنیادین مشروعیت را در اسلام اولیه تبیین کرده‌اند؛ بااین‌حال، این رویکردها مشروعیت را عمدتاً به‌مثابه یک ساختار نهادی یا هنجاری مفروض می‌گیرند و کمتر به فرایندهای زبانی و گفتمانیِ تولید و منازعه بر سر مشروعیت در متون تاریخی مشخص توجه می‌کنند. در نتیجه، لحظه‌های بحرانیِ استدلال، خطابه و منازعه معنایی که مشروعیت در آن‌ها ساخته یا به چالش کشیده می‌شود، از تحلیل کنار می‌ماند.

از سوی دیگر، چارچوب‌های تحلیلی (Asad, 1993) و (Fairclough, 1995) ظرفیت مهمی برای فهم دین به‌مثابه گفتمان قدرت‌مند فراهم می‌کنند، اما این رویکردها غالباً در سطح نظری باقی مانده یا به متون مدرن محدود شده‌اند. فقدان کاربرد روشمند این چارچوب‌ها بر متون اسلامی اولیه، به‌ویژه در بستر تعارض‌های سیاسی آغازین، موجب شده است که متونی چون خطبه فدکیه نه به‌عنوان مداخله‌ای گفتمانی در منازعه مشروعیت، بلکه صرفاً به‌مثابه سندی تاریخی یا کلامی فهم شوند.

مسئله فدک در پژوهش‌های شیعی معاصر غالباً در افق مطالعات تاریخی، کلامی و دفاع اعتقادی محدود مانده است. (صدر، ۱۳۷٤ق) در فدک فی التاریخ، با تفسیر فدک به‌عنوان نماد منازعه سیاسی–اعتقادی صدر اسلام، خطبه فدکیه را نه به‌مثابه متنی واجد منطق گفتمانی مستقل، بلکه صرفاً در خدمت تثبیت یک روایت تاریخی به کار می‌گیرد. به‌همین‌سان، (غیب‌غلامی، ۱۳۸۰) در علی بن ابی‌طالب(ع) و رمز حدیث فدک، واقعه فدک را به دلیلی کلامی برای امامت فرو می‌کاهد و تحلیل را در سطح نتایج اعتقادی متوقف می‌سازد، بی‌آنکه سازوکارهای زبانی خطبه در تولید معنا و اقتدار سیاسی را بررسی کند.

در مطالعات معطوف به خود خطبه فدکیه، سه رویکرد اصلی قابل تشخیص است. رویکرد نخست، توحیدمحور است؛ آثاری چون «ساختار توحید در خطبه فدکیه و نقش آن در اصلاح انحرافات سیاسی و اجتماعی» (معارف، ۱۳۹۳) توحید را عامل اصلاح اخلاقی و اجتماعی می‌دانند، اما آن را به‌عنوان معیار نظری مشروعیت اقتدار سیاسی صورت‌بندی نمی‌کنند و نسبت آن با ساخت قدرت مبهم باقی می‌ماند. رویکرد دوم، تحلیل گفتمان است؛ پژوهش‌هایی مانند مهرآیین و (قبادی، ۱۳۹۹) و (طبسی و همکاران ۱٤۰٤) عمدتاً بر سطح نشانه‌های زبانی و الگوهای گفتاری تمرکز دارند و از تبیین پیوند ساختاری میان گفتمان توحیدی و سازوکارهای مشروعیت‌بخش قدرت بازمی‌مانند. رویکرد سوم، سیاسی–اجتماعی است؛ آثاری چون (خزعلی، ۱۳۸۵) و (سجادی و همکاران، ۱٤۰۲) خطبه را کنشی سیاسی می‌خوانند، اما بدون صورت‌بندی نظری مستقل از مفاهیم اقتدار، حق و مشروعیت، تحلیل خود را در سطح توصیف کنش سیاسی متوقف می‌سازند.

بررسی پایان‌نامه‌های دانشگاهی نشان می‌دهد مطالعات خطبه فدکیه عمدتاً در سه رویکرد قرآنی، ادبی–بلاغی و تاریخی–اجتماعی محدود مانده‌اند. پژوهش‌های قرآنی خطبه را به متنی تفسیری فروکاسته و کارکرد سیاسی ارجاعات قرآنی در بازتعریف حق، اقتدار و مشروعیت را نادیده گرفته‌اند( طاهری،۱۳۹۵)؛ (حسینی،۱۳۹۹ ). مطالعات ادبی–بلاغی با تمرکز بر زیبایی‌شناسی زبان، آن را از کنش اجتماعی و نسبتش با قدرت جدا کرده‌اند (صفری، ۱٤۰۰)، و تحلیل‌های تاریخی–اجتماعی نیز با غلبه نگاه زمینه‌محور، از تحلیل منطق درونی متن و سازوکارهای گفتمانی آن در منازعه مشروعیت سیاسی بازمانده‌اند (زنگنه بایگی، ۱٤۰۱).

در مجموع، کاستی مشترک این پژوهش‌ها فقدان صورت‌بندی نظری از خطبه فدکیه به‌عنوان متنی مشروعیت‌ساز در بستر منازعه سیاسی است؛ بدین معنا که زبان خطبه نه به‌عنوان ابزار تولید، تحدید یا سلب مشروعیت، بلکه صرفاً

به‌صورت تفسیری، بلاغی یا تاریخی فهم شده است. پژوهش حاضر با عبور از این محدودیت‌ها، خطبه فدکیه را در مقام کنشی گفتمانی و سیاسی بازخوانی می‌کند و سازوکارهای تولید مشروعیت را در متن آن صورت‌بندی می‌نماید.

**۲.چارچوب نظری، مبانی مفهومی و روش تحقیق**

این پژوهش بر کاربست یک چارچوب تحلیلی سه‌لایه‌ای مبتنی بر تحلیل گفتمان انتقادیِ شناخت‌محور ون‌دایک (Van Dijk, 2008)، نظریه هژمونی و مفصل‌بندی لاکلائو و موفه (Laclau & Mouffe, 1985) و مفهوم سرمایه نمادین بوردیو (Bourdieu, 1991) استوار است که برای تحلیل گفتمان دینی در مسئله مشروعیت به‌کار گرفته شده است. در این چارچوب، هر یک از دستگاه‌های نظری وظیفه تحلیلی متمایزی بر عهده دارد. تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک ناظر به سازوکارهای زبانی و شناختی تولید داوری هنجاری در متن است و امکان شناسایی الگوهای الزام و ارجاع را فراهم می‌سازد .(Van Dijk, 2008) نظریه هژمونی لاکلائو و موفه برای تبیین نحوه تثبیت یا تضعیف نظم‌های معنایی رقیب و مفصل‌بندی زنجیره‌ای دال‌ها به‌کار گرفته می‌شود(Laclau & Mouffe, 1985). مفهوم سرمایه نمادین بوردیو نیز پیامد اجتماعی این فرایند گفتمانی را در سطح مشروعیت، اعتبار و به‌رسمیت‌شناسی قدرت توضیح می‌دهد (Bourdieu, 1991). بدین‌سان، نظریه‌ها هم‌عرض یا جایگزین یکدیگر نیستند، بلکه در سطوح تحلیلی متفاوت عمل می‌کنند.

عقلانیت هستی‌شناختی در این پژوهش به الگویی از استدلال اطلاق می‌شود که در آن، اعتبار کنش سیاسی نه از طریق ترتیبات نهادی یا اجماع انسانی، بلکه از طریق ارجاع به حقیقت پیشینی و نظم الهی سنجیده می‌شود. در این الگو، زبان گفتمان به‌گونه‌ای سامان می‌یابد که داوری مشروعیت، پیش از ورود به ساحت رویه، در سطح حقیقت و واقعیت تفسیر گردد.در مقابل، عقلانیت رویه‌محور مشروعیت را بر پایه رعایت رویه‌های رسمی، ترتیبات نهادی و قواعد پذیرفته‌شده تصمیم‌گیری عمومی ارزیابی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که مشروعیت محصول صحت فرایندها تلقی می‌شود، حتی اگر غایت کنش با معیارهای فراتاریخی یا الهی هم‌راستا نباشد. مقصود از «ماتریس تولید مشروعیت» نیز، استعاره‌ای ادبی نیست، بلکه الگویی تحلیلی برای ردیابی توالی انتقال معناست؛ الگویی که امکان شناسایی حرکت معنا از سطح صورت‌بندی زبانی به سطح داوری شناختی و در نهایت به سطح ارزیابی مشروعیت اجتماعی را فراهم می‌کند. این ماتریس صرفاً زمانی مفروض گرفته می‌شود که این توالی سه‌سطحی به‌صورت منسجم در گزاره‌های متن قابل ردیابی باشد. همچنین، شناخت توحیدی به الگویی ادراکی اشاره دارد که فهم نظم اجتماعی و قدرت سیاسی را پیش از ساحت نهادی، در نسبت با ربوبیت الهی سامان می‌دهد.

بر این اساس، شواهد خطبه فدکیه در این پژوهش نه به‌صورت بازنمایی کامل متن، بلکه به‌صورت گزینش تحلیلیِ قاعده‌مند انتخاب شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که هر شاهد نماینده یک سازوکار متمایز در فرایند گفتمانی تولید مشروعیت باشد. معیار انتخاب شواهد نه فراوانی یا برجستگی بلاغی، بلکه نقش آن‌ها در جابه‌جایی معنا از سطح زبان به سطح داوری شناختی و بازتعریف منبع مشروعیت در سطح قدرت اجتماعی است. انتخاب این سه دستگاه نظری ناشی از ضرورت تحلیلی مسئله پژوهش است؛ زیرا بازسازی سازوکار مشروعیت در خطبه فدکیه مستلزم چارچوبی است که

بتواند حرکت معنا از زبان به داوری شناختی و در نهایت به مشروعیت اجتماعی را به‌صورت منسجم توضیح دهد. هیچ‌یک از این رویکردها به‌تنهایی قادر به تبیین این فرایند چندسطحی نیست.

**الف) لایه زبانی–گفتمانی**

در این لایه، متن خطبه به‌مثابه ساختاری زبانی بررسی می‌شود که از طریق نحو، تقابل‌های دلالی، بینامتنیت قرآنی و قطب‌بندی‌های معنایی، معیارهای داوری هنجاری را رمزگذاری می‌کند. تحلیل شناخت‌محور ون‌دایک نشان می‌دهد زبان خطبه از سطح توصیف فراتر رفته و به ابزار الزام و ارزیابی مشروعیت اجتماعی تبدیل می‌شود (Van Dijk, 2008).

**ب) لایه شناختی**

در سطح شناخت اجتماعی، تقابل‌های معنایی محوری خطبه، حق/باطل، هدایت/ضلالت، عدل/جور، طهارت/آلودگی و مشروعیت الهی/انسانی به‌عنوان الگوهای شناختی داوری مشروعیت عمل می‌کنند. در این میان، «حق» دال مرکزی است و سایر دال‌ها در نسبت با آن تثبیت می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که داوری اخلاقی و سیاسی پیش از ورود به ساحت نهادی، در سطح شناختی سامان می‌یابد.

**پ) لایه اجتماعی–قدرتی**

در این سطح نشان داده می‌شود که خطبه فدکیه بدون کنش نهادی مستقیم، از طریق وارون‌سازی مرجع داوری، معیار مشروعیت قدرت را جابه‌جا می‌کند؛ به‌طوری‌که اعتبار قدرت نه از موقعیت رسمی، بلکه از انطباق با حقیقت الهی سنجیده می‌شود (Van Dijk, 1998). برای تبیین پویایی این فرایند، از نظریه هژمونی لاکلائو و موفه برای توضیح مفصل‌بندی زنجیره‌ای بدیل معنا و بی‌ثبات‌سازی نظم گفتمانی مسلط استفاده می‌شود (Laclau & Mouffe, 1985). تحلیل بوردیویی نشان می‌دهد تزلزل مشروعیت فرآیندی تدریجی مبتنی بر فرسایش سرمایه نمادین است، نه فروپاشی دفعی قدرت (Bourdieu, 1991).

بر این اساس، به‌کارگیری این چارچوب نظری به معنای کمرنگ‌سازی نقش خطبه فدکیه نیست، بلکه دقیقاً در جهت برجسته‌سازی منطق درونی عمل‌کرد آن است. در این پژوهش، نظریه‌ها نه جایگزین متن، بلکه ابزار خوانش سازوکارهای نهفته در خود خطبه‌اند. خطبه فدکیه در این چارچوب، نه متنی صرفاً احتجاجی یا توصیفی، بلکه ماتریس سه‌سطحی تولید معیار داوری مشروعیت تلقی می‌شود؛ ماتریسی که از زبان آغاز می‌گردد، در شناخت تثبیت می‌شود و در سطح قدرت، نظم مشروعیت را بازتنظیم می‌کند.

استفاده از نظریه‌های اجتماعی در این پژوهش مبتنی بر مفروض‌بودن صدق و مرجعیت الهیاتی خطبه فدکیه است و در عین حال، ناظر به تحلیل کارکردهای گفتمانی آن در سطح اجتماعی و شناختی می‌باشد. بدین معنا، این نظریه‌ها

نه برای داوری درباره حقیقت محتوای الهیاتی متن، بلکه برای تبیین سازوکارهایی به‌کار گرفته می‌شوند که از طریق آن‌ها، یک متنِ واجدِ صدق دینی، در مقام گفتمان، معنا، الزام و مشروعیت اجتماعی تولید می‌کند. از این‌رو، رویکرد حاضر نافی مرجعیت دینی متن نیست، بلکه معطوف به تحلیل نحوه اثرگذاری گفتمانی آن است. پیوند میان این سطوح نه به‌صورت تجمیع مکانیکی، بلکه در قالب یک رابطه ترجمه‌ای و دیالکتیکی فهم می‌شود. در این چارچوب، سازوکارهای زبانی و نحوی ابتدا به طرحواره‌های شناختی و الگوهای داوری جمعی صورت‌بندی می‌شوند؛ این طرحواره‌ها در سطح سیاسی از طریق مفصل‌بندی دال‌ها به معیارهای هژمونیک مشروعیت و نامشروعیت بدل می‌گردند؛ و نهایتاً، در نسبت با میدان اجتماعی، همین مفصل‌بندی‌ها امکان انباشت یا تضعیف سرمایه نمادین را فراهم می‌کنند. از این منظر، سرمایه نمادین نه بیرون از گفتمان، بلکه محصول تثبیت اجتماعیِ معناست و طرحواره‌های شناختی زمانی به قدرت اجتماعی بدل می‌شوند که در میدان، به‌عنوان معیار معتبر داوری به‌رسمیت شناخته شوند

بدیهی است که چارچوب نظری تلفیقیِ این پژوهش، همانند هر الگوی تحلیلی، با محدودیت‌ها و نقدهای درونی همراه است. تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه در سنت شناختی–اجتماعی ون‌دایک، علی‌رغم توان بالا در تبیین بازتولید معنا و ایدئولوژی، به‌سبب تمرکز بر ساختارهای کلان دانش و گفتمان، گاه به غفلت نسبی از عاملیت کنشگران، شرایط موقعیتی کنش گفتاری و سویه‌ای هنجاری در تحلیل متهم شده است (van Dijk, 2008, pp. 3–10). نظریه هژمونی لاکلا و موف نیز، با وجود قدرت تحلیلی در توضیح منطق مفصل‌بندی، دال‌های شناور و تثبیت موقت معنا، به‌دلیل سطح بالای انتزاع، بارها به بی‌توجهی نسبت به قیود نهادی، مادی و ساختاریِ میدان قدرت نقد شده است (Laclau & Mouffe, 1985, pp. 176–193). در مقابل، رویکرد بوردیو، که با مفاهیم میدان، سرمایه و هابیتوس پیوند معنا و ساخت قدرت عینی را ممکن می‌سازد، خود با خطر بازتولیدگرایی ساختاری و کم‌رنگ‌شدن ظرفیت کنش خلاق و گسست گفتمانی مواجه است (Bourdieu, 1991, pp. 51–65). ترکیب این سه چارچوب در پژوهش حاضر نه به‌منزله رفع کامل این محدودیت‌ها، بلکه تلاشی آگاهانه برای ایجاد توازن تحلیلی میان سطح شناختی، منطق گفتمانی هژمونی و ساخت عینی قدرت اجتماعی است؛ ازاین‌رو، نتایج پژوهش در چارچوب این ملاحظات نظری معنا می‌یابند و ظرفیت‌های تحلیلی این ترکیب مفهومی را برجسته می‌سازند.

مراحل اجرایی روش پژوهش

مرحله اول. تعیین پیکره و چارچوب تحلیلی

پیکره پژوهش شامل متن کامل خطبه فدکیه بر اساس نسخه‌های معتبر تاریخی است. در کنار آن، آیات قرآنی مرتبط با فرازهای خطبه که از حیث نحوی، معنایی یا کارکردی با آن پیوند دارند، به‌عنوان پیکره مکمل انتخاب شد. آیات قرآن در این پژوهش نقش بینامتنی دارند و نه منبع مستقل تولید معنا؛ بلکه برای تحدید و تثبیت میدان معنایی گزاره‌های خطبه به‌کار گرفته شده‌اند. بدین‌ترتیب، مرز داده و افق تفسیر از ابتدا به‌صورت روشمند مشخص گردید.

مرحله دوم. خوانش تحلیلی و استخراج گزاره‌های داوری‌محور

کل پیکره خطبه به‌صورت یکپارچه و تحلیلی خوانش شد و گزاره‌هایی استخراج گردید که واجد سازوکارهای داوری، الزام یا قضاوت هنجاری–معرفتی بودند. معیار انتخاب گزاره‌ها، فعال‌سازی قطب‌بندی‌های معنایی هنجارساز بود که در تولید معیار داوری و مشروعیت نقش دارند؛ از جمله حق/باطل، هدایت/ضلالت، عدل/جور، طهارت/آلودگی و مشروعیت الهی/مشروعیت انسانی. بخش‌های توصیفی، نیایشی یا روایی ـ بدون داوری ارزشی ـ به دلیل فقدان نقش مستقیم گفتمانی، از تحلیل کنار گذاشته شدند.

مرحله سوم. شناسایی قطب‌بندی‌های دلالی و بازسازی شبکه معنا

گزاره‌های منتخب بر اساس تقابل‌های دلالی سامان‌دهنده گفتمان تحلیل شدند. هر قطب‌بندی به‌عنوان سازوکار شناختی تولید داوری در نظر گرفته شد که چارچوب تفسیر، ارزش‌گذاری و تمایزگذاری را در سطح گفتمان تنظیم می‌کند. نتیجه این مرحله، بازسازی شبکه‌ای از معناست که در آن نسبت مفاهیم و مرجعیت‌های ارزشی به‌صورت درون‌گفتمانی تثبیت می‌شود.

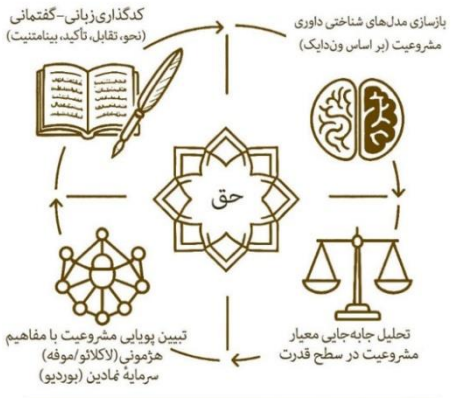
مرحله چهارم. تحلیل ساخت‌های نحوی الزام‌آور

تحلیل در این مرحله بر ساخت‌های زبانیِ حامل الزام و محاسبه اخلاقی متمرکز بود؛ از جمله افعال تکلیفی، اسنادهای ارزشی، جابه‌جایی کانون نحوی و نسبت‌دادن کنش به فاعل‌های الهی یا انسانی. این بررسی نشان داد که چگونه داوری‌های معنایی از طریق صورت‌بندی نحوی به الزام و مسئولیت اجتماعی تبدیل می‌شوند.

مرحله پنجم. بازسازی منطق درون‌گفتمانی تولید مشروعیت

با پیونددادن سه سطحِ گزاره‌های داوری‌محور، قطب‌بندی‌های معنایی و ساخت‌های نحوی الزام‌آور، منطق درون‌گفتمانی تولید معیار داوری و مشروعیت بازسازی شد. در این سطح، نقش دال‌های مرکزی ـ به‌ویژه «خدا/توحید» ـ در مرجعیت‌بخشی هنجاری و نفی خودبنیادی کنش سیاسی تحلیل گردید و منشأ مشروعیت در چارچوب اراده الهی تبیین شد.

کل این فرایند تحلیلی در قالب یک مدل مفهومی یکپارچه (شکل ۱) نمایش داده شده است که مسیر «زبان ⟵ شناخت ⟵ داوری ⟵ مشروعیت» را ترسیم می‌کند و نسبت میان سطوح تحلیل و جایگاه هر مؤلفه در فرایند پژوهش را به‌صورت فشرده و شفاف نشان می‌دهد.




**شکل شماره ۱. مراحل تحلیل استخراج گزاره های محوری و تقابل معنایی خطبه فدکیه**

### ۳. گذار از عقلانیت رویه‌محور به عقلانیت هستی‌شناختی در گفتمان خطبه فدکیه

در خطبه فدکیه، استدلال حقوقی در چارچوبی شکل می‌گیرد که معیار داوریِ حق را فراتر از عرف و رویه‌های سیاسی می‌نشاند و پیش از طرح منازعه فدک، ملاک مشروعیت را به نظمی مستقل از اجماع و مصلحت قدرت پیوند می‌دهد؛ بدین‌ترتیب، حق در نسبت با ساختار کلان هستی فهم می‌شود، نه به‌عنوان امری قراردادی.

در زبان تحلیل گفتمان، خطبه در این نقطه نه صرفاً دانش زمینه‌ای را فعال می‌کند، بلکه نوعِ عقلانیت حاکم بر تفسیر حق را تغییر می‌دهد؛ که آن گذار از عقلانیت رویه‌محور[۱] به عقلانیت هستی‌شناختی[۲] می باشد. در تحلیل گفتمان، قدرت متن در بازتعریف پیش‌فرض‌های معرفتی و هنجاری نهفته است؛ به‌گونه‌ای که معیار داوری مشروعیت کنش‌های سیاسی دگرگون می‌شود، نه صرفاً محتوای کنش‌ها.

در این چارچوب، بخش حقوقی خطبه فدکیه نه پاسخ به یک منازعه مالکیتی صرف، بلکه تبیینِ شیوه‌ای متفاوت از تعریف و استنادِ حق در سنت اندیشه سیاسی اسلامی است؛ نظمی که مشروعیت را از اجماع یا قدرت استخراج می‌کند، در حالی‌که خطبه معیار حق را وابسته به جایگاه انسان در نظام خلقت می‌داند. از این منظر، استناد به فدک واجد کارکرد افشاگرانه است: که آن نشان دادن شکاف میان «حقوق معتبر سیاسی» و «حقوق معتبر هستی‌شناختی» می باشد.

### ٤.توحید به مثابه گفتمان اجتماعی- سیاسی در خطبه فدکیه

در تحلیل گفتمان بخش توحیدی خطبه فدکیه، صورت‌بندی دال‌ها صرفاً بر پایه شواهد زبانی نیست، بلکه نقش آن‌ها در شکل‌دهی به طرح‌واره‌های معنایی و پیامدهای اجتماعی–ایدئولوژیک نیز لحاظ شده است. جدول شماره ۱ بازنمایی فشرده این ساختار سه‌سطحی است که در آن، متن، کارکرد شناختی–تفسیری و پیامدهای مشروعیت‌بخش یا

---

[۱] procedural rationality
[۲] ontological rationality

عدالت‌ساز دال‌ها به‌طور مقایسه‌ای گردآوری شده و به‌عنوان نقشه مفهومیِ بخش توحیدی، مبنای تحلیل تفصیلی بعدی قرار می‌گیرد.

| نام دال | شماره دال | جایگاه دلالتی | سازوکار معنایی | کارکرد گفتمانی |
|---|---|---|---|---|
| خدا / توحید | ۱ | «الْحَمْدُ لِلّه عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»، دال مرکزی این بخش‌اند.<br><br>توحید در اینجا صرفاً گزاره الهیاتی نیست؛ این دال محوری نظم معنایی خطبه است. | مرجعیت‌دهی به گفتمان: سخن از «توحید» یعنی مرجع همه معناها بیرون از قدرت سیاسی است<br>فروکاستن مشروعیت انسانی: هر قدرتی .خارج از محور الهی، فاقد بنیان است<br>انتقال موضوع از «فدک» به «حق الهی»: دعوا محدود به یک زمین نیست؛ بلکه به ساختار حق بازمی‌گردد. | توحید در ابتدای خطبه، زمین بازی را تغییر می‌دهد:<br><br>از «سیاست قدرت محور» ←به «سیاست توحید محور». |
| نعمت / ربوبیت | ۲ | «خَلَقَ الأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا»و سپس گزاره‌هایی درباره نعمت، خلقت، و ربوبیت.<br><br>این‌ها دال‌هایی‌اند که به رابطه «خالق–مخلوق» جهت می‌دهند. | نعمت به‌مثابه دلیل ربوبیت: آنچه داده شده، نشانه مالکیت الهی است<br>ربوبیت به‌مثابه بنیان نظم اجتماعی: نظم جامعه باید بر نعمت‌گذار حقیقی بنا شود<br>نعمت به‌مثابه حجت: اگر نعمت از خداست، پس مرجع عدالت هم خداست. | این دال، بنیان معنایی احتجاج حقوقی آینده را فراهم می‌کند:<br><br>وقتی خالق و ربّ اوست، «حق» هم باید از او تعریف شود؛نه از ساختار قدرت وقت. |
| حق / عدل | ۳ | «ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِه، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِه، ذِيَادَةً لِعِبَادِه مِنْ نِقْمَتِه، وَحِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِه»این عبارت، عدالت را ویژگی خدا معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که «حق» در خطبه از «نظام ثواب–عقاب الهی» مشتق می‌شود. حق در این بخش هنوز «مطالبه فدکی» نیست؛ «حق» به‌عنوان سنجه الهیِ عدالت معرفی می‌شود. | خاصیت الهی است، نه قرارداد اجتماعی<br>مبنای عدالت است: عدالت از حق ناشی می‌شود نه برعکس<br>چون حق الهی است، هر ساختار سیاسی باید با آن سنجیده شود. پس حق ملاک نقد سیاسی می‌شود | این دال، پلی است از توحید ←به احتجاج سیاسی.<br><br>به‌صورت پنهان، بنیان اعتراض را در سطح الهی قرار می‌دهد. |
| طاعت / بندگی | ۴ | «وَأَمَرَهُمْ بِزِيَادَةِ نِعْمَتِه بِالشُّكْرِ» در ادبیات خطبه، طاعت به‌عنوان | طاعت در سطح فردی: بندگی حق، ملاک اخلاقی کنش<br>طاعت در سطح اجتماعی: جامعه سالم بر بندگی خدا بنا می‌شود، نه بندگی قدرت | از دل این دال، مرجع مشروعیت مشخص می‌شود: |

ویراستاری نشده

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| | | پاسخ طبیعی انسان به ربوبیت مطرح می‌شود.<br><br>بندگی، بخشی از «نظم توحیدیِ» معرفی‌شده در خطبه است. | طاعت در سطح سیاسی: طاعت از خدا به‌صورت ضمنی هر قدرت غیرالهی را تحدید می‌کند. | اطاعت از خدا ←معیار مشروعیت سیاسی. |
| وحی / رسالت | ۵ | «وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِی مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»<br>«اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ» | تعیین مسیر حق: وحی ابزار کشف حق است<br>تعیین حجیت گوینده: نسبت حضرت فاطمه سلام الله علیها با رسالت ←مشروعیت کلام<br>تعریف جامعه آرمانی: رسالت، نقشه جامعه عادل است. | وحی، گفتمان را از یک احتجاج اجتماعی ساده،<br><br>به یک گفتمان رسالتی تبدیل می‌کند؛<br><br>یعنی سخن صرفاً شخصی نیست:<br><br>بل بخشی از تداوم رسالت است. |
| جدول شماره۱- دال های توحیدی گفتمان اجتماعی- سیاسی | | | | |

توحید در خطبه فدکیه نه گزاره‌ای اعتقادی آغازین، بلکه نقطه تولید معنا و سازوکار سازمان‌دهنده کل گفتمان است. آغاز گفتمان با دال «توحید» به‌معنای انتقال مرجع مشروعیت و معیار داوری از سپهر انسانی به حوزه الهی است؛ جابه‌جایی‌ای که ساختار قدرت را از «اجتماع» به «ربوبیت» منتقل می‌کند. بر این اساس، حق و عدالت تنها در صورتی معتبرند که از سوی مالک حقیقی وجود تعیین شده باشند. این تلقی با منطق قرآنی «ٱلحَمدُ للَّهِ رَبِّ ٱلعَلَمِينَ» سازگار است؛ جایی که حمد، اعلان ربوبیت مطلق و نفی هر مرجع رقیب را در بر دارد و پیوند میان ستایش و حاکمیت را تثبیت می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج۱، ص۴۵-۴۲).

افعال خلقتی مانند «ابتدع»، «أنشأ»، «ذرأ»، «سوّی» و «ألهم» ذیل دال «نعمت/ربوبیت» سامان می‌یابند و صرفاً گزارش خلقت نیستند، بلکه سازوکاری گفتمانی برای بازتعریف نسبت انسان و خداوندند. این افعال در بلاغت عربی بر «تصرف تکوینی بی‌واسطه» دلالت دارند؛ یعنی فاعلی که هم آفریننده و هم تعیین‌کننده جهت و غایت هستی است. این منطق با آیه «وَمَا بِكُم مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّه...» (نحل:۵۳) هم‌خوان است؛ جایی که نعمت نشانه مالکیت ربوبی و دلیل حق‌بودگی خداوند تلقی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج۱۲، ص۲۴۵). بر همین اساس، خطبه نعمت را سند مالکیت الهی و مالکیت الهی را منشأ حقوق تشریعی قرار می‌دهد و زنجیره مفهومی «ربوبیت ← حق ← داوری» را تثبیت می‌کند.

هنگامی‌که حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها به سازوکاری اشاره می‌کند که در جدول با دال «حق/عدل» ثبت شده، گفتمان از ربوبیت تکوینی به ساختار تشریعی منتقل می‌شود. مفهوم «جعل» در این دال بار حقوقی دارد و نشان می‌دهد ثواب

و عقاب بر پایه حق الهی تنظیم شده‌اند. قرآن نیز با بیان « إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » (یونس:٤٤)، عدالت را نتیجه حق‌بودگی و نفی هرگونه ظلم ساختاری معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج۱۰، ص۸۰). خطبه نیز نظم داوری سیاسی–اجتماعی را از دل این منطق الهی استخراج می‌کند، نه از دل اجماع یا قرارداد جمعی.

در ادامه، هنگامی‌که خطبه به سازوکاری می‌رسد که در جدول با دال «طاعت/بندگی» تعریف شده است، طاعت در مقام فرمان‌برداری سیاسی نیست، بلکه «پاسخ وجودی انسان» نسبت به ربوبیت تلقی می‌شود. قرآن در «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ » (ذاریات:٥٦) عبادت را جهت هستی انسان معرفی می‌کند؛ امری که ریشه در ساختار خلقت دارد، نه در تحمیل بیرونی (مکارم شیرازی، ۱۳۹۱، ج۲۲، ص٤٥٣). خطبه نیز همین منطق را دنبال می‌کند: اگر طاعت جهت طبیعی وجود است، مشروعیت سیاسی نیز باید با این جهت هم‌سو باشد. به این ترتیب «طاعت» به‌صورت ضمنی معیار سنجش حکومت می‌شود.

نقطه اوج این معماری معنایی در بخشی است که در جدول با دال «وحی/رسالت» مشخص شده است. رسالت در این‌جا «امتداد اراده الهی» و ابزار تحقق عدالت است. قرآن در «وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلهَوَى» (نجم:۳) پیامبر را حامل کلامی می‌شناسد که از سرچشمه الهی ناشی می‌شود (حویزی، ١٤١٥ق، ج٥، ص۳۱۲). هنگامی‌که حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها رسالت را در مقام معیار داوری معرفی می‌کند، جایگاه معرفتی خویش را به‌عنوان شاهد و وارث رسالت تثبیت می‌نماید؛ از این لحظه نقد او بر وضعیت سیاسی پس از پیامبرصلوات الله علیه و آله، نه اعتراض شخصی، بلکه امتداد داوری وحی است.

در چشم‌انداز کلی، خطبه با پیوند دادن پنج دال صورت‌بندی‌شده در جدول، ساختار معنایی یکپارچه‌ای می‌سازد که در آن نزاع فدک به اختلاف مالی تقلیل نمی‌یابد، بلکه نشانه اختلال در نظم الهیِ حق است. گفتمان حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها از آغاز تا انجام، با تکیه بر توحید، شاکله‌ای برای فهم عدالت اجتماعی و مشروعیت سیاسی ارائه می‌کند؛ و همین امر خطبه را از یک متن تاریخی به بیانیه‌ای الهی–اجتماعی پویا تبدیل می‌سازد.

**۵.شبکه قطب‌بندی‌های معنایی خطبه فدکیه و بازسازی سه‌سطحی تولید مشروعیت**

چیدمان پنج‌گانه قطب‌بندی‌های معنایی خطبه فدکیه، به‌منظور افزایش دقت در فرایند تحلیل،ابتدا در جدول شماره ۲ ارائه شده است و در ادامه به تبیین آن می پردازیم

| شماره دال | نام دال | شماره دال منبع | رابطه دلالتی | قطب‌بندی | شاهد خطبه |
|---|---|---|---|---|---|
| ۶ | حق / باطل | ۳ | حق ← مشتق از صفت الهی<br>باطل ← نفی اتصال به حق | هر کنش یا ساختاری که با حق الهی ناسازگار باشد، در قطب مقابل قرار می‌گیرد. | «ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلَی طاعَتِه وَ العِقابَ عَلَی مَعصِیَتِه...» |
| ۷ | هدایت / ضلالت | ۵ | هدایت = پیروی از وحی<br>ضلالت = قطع ارتباط از رسالت | معیار تشخیص هدایت، مرجع رسالت است نه اجماع یا عرف سیاسی. | «وَ أَشهَدُ أَنَّ أَبی مُحَمَّدًا عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ... بَعَثَهُ اللّهُ تَعالی إِتمامًا لأمرِه» |
| ۸ | عدل / جور | ۳ | عدل = تحقق حق<br>جور = نقض نظام حق | سنجش قدرت سیاسی با میزان انطباق آن با عدالت الهی. | «وَ قَسَمَ بَینَکُم مَعایشَکُم... لِیَبلُوَکُم فِیما آتاکُم» |
| ۹ | طهارت معنایی / آلودگی معنایی | ۴ | طهارت = هماهنگی با طاعت الهی<br>آلودگی = کنش بی‌مرجع | سلامت معنوی جامعه فقط از مسیر طاعت الهی تعریف می‌شود. | «وَ جَعَلَ طاعَتَنا نظامًا لِلمِلَّة، وَ إِمامَتَنا أمانًا مِنَ الفُرقة» |
| ۱۰ | مشروعیت سیاسی الهی / مشروعیت سیاسی انسانی | ۵-۲-۱ | مشروعیت الهی = ملاک توحیدی<br>مشروعیت انسانی = بدون بنیان الهی | نزاع فدک به نزاع بر سر منبع مشروعیت تبدیل می‌شود. | «أَفَحُکمَ الجاهِلِیَّة یَبغون؟ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ حُکمًا لِقَومٍ یوقِنون» |

جدول شماره۲- واحدهای قطبی‌ساز و شبکه روابط دلالتی در گفتمان خطبه فدکیه

تحلیل پنج قطب دلالی این جدول نظری نشان می‌دهد که این تقابل‌ها را می‌توان نه صرفاً به‌عنوان واحدهای معنایی، بلکه به‌منزله «ماتریس تولید مشروعیت» فهم کرد؛ ماتریسی که در سه سطح زبانی، شناختی و اجتماعی–قدرتی امتداد می‌یابد. با چنین برداشتی، ساختار گفتمانی موجود به‌گونه‌ای سازمان می‌یابد که در سطح متن، تقابل‌ها از طریق سازوکارهای معناپردازانه رمزگذاری می‌شوند؛ در سطح شناخت، این رمزگذاری‌ها به طرحواره‌های ادراکی درباره قدرت و نظم اجتماعی تبدیل می‌گردند؛ و در سطح نهادی، این طرحواره‌ها در قالب نظام توزیع مشروعیت و سازوکارهای تثبیت یا تزلزل اقتدار تجسد می‌یابند( van Dijk, 2008, pp. 9–16 ).

در این چارچوب سه‌سطحی، تقابل «حق/باطل» جایگاه محوری‌تری می‌یابد؛ زیرا می‌توان استنباط کرد که «حق» در مقام یک دالّ مرکزی عمل می‌کند و نقش تثبیت‌کننده معنا را بر عهده دارد. در سطح متن، این دالّ معمولاً با ساختارهای قطبی‌ساز و گزاره‌های تقابلی رمزگذاری می‌شود؛ در سطح شناخت، به مثابه یک «نقطه لنگر» در شکل‌گیری مدل‌های ذهنی مشروعیت عمل می‌کند؛ و در سطح اجتماعی، چارچوبی فراهم می‌آورد که در آن نظم سیاسی موجود با امکان یا عدم امکان شکل‌دادن به یک «سازوکار حقیقتی» مواجه می‌شود. این نوع مرکزیت معنایی با تحلیل فوکو درباره پیوند قدرت و تولید حقیقت هم‌نواست (Foucault, 1977, pp. 131–147)؛ و با مباحث هال درباره ضرورت وجود دال‌هایی که نقش تثبیت‌کننده معنایی دارند قابل مقایسه است (Hall, 1997, pp. 45–63). بنابراین می‌توان چنین استنتاج کرد که هر نظمی که نتواند خود را نسبت به این دال مرکزی تعریف کند، در سطح شناختی دچار «لغزش معنایی» و در سطح اجتماعی با دشواری در تولید مشروعیت مواجه خواهد شد.

تقابل «هدایت/ضلالت» نیز در سه سطح تحلیلی قابل بازتولید است. در سطح متن، این دوگانه از طریق ساختارهای تمایزبخش، معنای مثبت هدایت را به‌عنوان اصل انسجام‌بخش برجسته می‌کند. در سطح شناخت اجتماعی، «هدایت» به‌مثابه سازوکاری فهمیده می‌شود که امکان حفظ یک منطق معنایی مشترک را فراهم می‌کند؛ تحلیلی که بر درک جامعه به‌عنوان خاستگاه زایش معنا و توانایی آن در ایجاد نظم نمادین درونی استوار است (Castoriadis, 1997, pp. 283–310). در نهایت، در سطح اجتماعی–قدرتی، می‌توان چنین دریافت که گسست از دالّ «هدایت» می‌تواند به تضعیف انسجام اجتماعی و بروز وضعیت‌های پراکندگی معنایی بینجامد؛ همان چیزی که ون‌دایک از آن با عنوان «فروپاشی ماکروساخت اجتماعی» یاد کرده است؛ یعنی اختلال در الگوهای کلان سازمان‌دهنده معنا که به چندگانگی داوری، بی‌ثباتی مشروعیت و ناتوانی گفتمان در تولید معناهای مشترک منجر می‌شود (van Dijk, 2008, pp. 9–16, 87–92).

در تقابل «عدل/جور»، سطح متن اغلب در قالب تمایزهای ارزشی و ساختارهای هنجاری نمود می‌یابد، اما در سطح شناخت، «عدل» به‌منزله سازوکار سامان‌دهی ادراک عمومی از توزیع قدرت عمل می‌کند. این برداشت با نظریه چندبعدی عدالت اجتماعی نانسی فریزر همخوان است که عدالت را ترکیبی از بازتوزیع، بازشناسی و مشارکت می‌داند (Fraser, 2008, pp. 12–40). در سطح اجتماعی، دالّ «عدل» چارچوبی فراهم می‌کند که از خلال آن می‌توان فهمید تغییر در رأس قدرت چگونه می‌تواند به بازآرایی سازوکارهای مشروعیت منجر شود. از منظر یانگ نیز، بی‌توجهی به عدالت ساختاری، امکان بروز اشکال جدید «سلطه نهادی» را افزایش می‌دهد (Young, 2006, pp. 91–108). بنابراین در سه سطح ون‌دایک، «عدل» نه یک ارزش اخلاقی منفعل، بلکه یک مکانیزم توزیع مشروعیت و منزلت جمعی است.

در تحلیل تقابل «طهارت/آلودگی»، می‌توان دلالت‌های متن را در قالب تمایزهای ارزشی–نمادین فهم کرد. در سطح شناخت، این دوگانه با دستگاه مفهومی بوردیو درباره «سرمایه نمادین» قابل تفسیر است؛ به این معنا که «طهارت» می‌تواند نقش یک اصل سامان‌دهنده ادراک جمعی را ایفا کند و امکان تثبیت ادراک‌های مشترک را فراهم آورد (Bourdieu, 1991, pp. 113–121). در سطح اجتماعی، فاصله گرفتن ساختار قدرت از این دالّ ممکن است به تضعیف سرمایه نمادین و افزایش شکاف میان بازنمایی قدرت و ادراک عمومی بینجامد؛ وضعیتی که بوردیو آن را نه فروپاشی، بلکه «تزلزل در بنیان‌های مشروعیت نمادین» می‌نامد (Bourdieu, 1991, p. 119). چنین برداشتی، فهمی تدریجی و غیرقطعی از فرایند تغییر مشروعیت به دست می‌دهد و از تعلیل‌گرایی فاصله می‌گیرد.

در نهایت، دوگانه «مشروعیت الهی/مشروعیت انسانی» شبکه دلالی را تکمیل می‌کند. در سطح متن، دوگانه اغلب از طریق قطب‌بندی‌های قوی و سازوکارهای مرزبندی گفتمانی شکل می‌گیرد. در سطح شناخت، «مشروعیت الهی» به‌عنوان مدلی ادراکی عمل می‌کند که خود را در جایگاه منشأ قدرت می‌نشاند؛ تقابلی که با ایده وبر درباره «اقتدار کاریزماتیک ذات‌مند» هم‌سویی دارد (Weber, 1978, pp. 215–233). از سوی دیگر، «مشروعیت انسانی» می‌تواند در سطح شناختی به‌عنوان الگویی تلقی شود که دائماً در معرض ناپایداری معنایی است؛ همان چیزی که لکلائو آن را «تهی‌شدن دال مرکزی» می‌نامد (Laclau, 2005, pp. 67–94). در سطح اجتماعی–سیاسی نیز می‌توان استنباط کرد که

گذار از مشروعیت الهی به مشروعیت انسانی نوعی تغییر در منطق تولید معنا و سامان‌دهی نظم سیاسی است؛ تغییری که پیامد آن، ورود نظم به وضعیتی از تعلیق معناست، نه لزوماً یک گسست دفعی.

در مجموع، تحلیل سه‌سطحی ون‌دایک امکان می‌دهد که پنج تقابل مذکور نه به‌صورت واحدهای مستقل، بلکه به‌عنوان شبکه‌ای از دال‌ها مشاهده شوند که یکدیگر را تقویت می‌کنند. «حق» در مقام دال مرکزی، «هدایت» در نقش سازوکار انسجام‌بخش، «عدل» به‌منزله مکانیسم بازتوزیع منزلت، «طهارت» به‌عنوان پشتوانه سرمایه نمادین، و «مشروعیت الهی» در جایگاه منبع تولید قدرت، در مجموع ماتریسی را شکل می‌دهند که در سه سطح متن، شناخت و جامعه، منطق بازتولید مشروعیت را سامان می‌دهد.

### ٦.به‌چالش‌کشیدن مشروعیت دیگران

گفتمان خطبه فدکیه، به‌گونه‌ای صریح و بی‌ابهام مشروعیت نظم سیاسیِ مستقر پس از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم را به چالش می‌کشد؛ اما این صراحت نه در قالب مطالبه‌گری سیاسی مستقیم، بلکه در سطحی عمیق‌تر و بنیادین‌تر، از طریق بازتعریف منبع حق و معیار مشروعیت عمل می‌کند. بدین معنا، تقابل گفتمانی نه پنهان است و نه خنثی، بلکه آگاهانه از سطح نزاع سیاسی به سطح داوری الهی منتقل می‌شود.

در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک، این کنش را می‌توان نوعی وارون‌سازی مرجعیت قدرت از طریق دانشِ صادق دانست؛ به‌گونه‌ای که گفتارِ معتبر نه بر پایه موقعیت نهادی، بلکه بر اساس انطباق با حقیقتِ پیشینیِ الهی ارزیابی می‌شود (Van Dijk, 1998, p. 135). نتیجه این راهبرد آن است که مخاطب درمی‌یابد مشروعیت سیاسی امری مفروض یا دائمی نیست، بلکه وابسته به استمرار پیوند قدرت با قاعده توحید است.

در این نقطه، منطق لکلائو و موفه روشن‌تر می‌شود: خطبه در حال تثبیت موقت یک زنجیره دلالتی هژمونیکِ بدیل است که در آن دال‌هایی چون «توحید»، «حق»، «عدل» و «مشروعیت» به‌طور نظام‌مند به یکدیگر مفصل‌بندی می‌شوند، و در برابرِ مفصل‌بندیِ رقیبِ مبتنی بر «قدرت مستقر» قرار می‌گیرند (Laclau & Mouffe, 1985, p. 112). این تثبیت موقتی از آن رو موقت است که نه با زور نهادی، بلکه با اقناع گفتمانی عمل می‌کند؛ اما در همان حال، به‌قدر کافی قوی است که افق ارزش‌گذاری جامعه پس از پیامبر را دچار گسست و بازتنظیم کند.

از این رهگذر، «هویت الهی» حضرت نه صرفاً بیانگر شأن شخصی، بلکه به دال مرکزی نقد سلطه تبدیل می‌شود؛ دالی که امکان داوری درباره مشروعیت قدرت را فراهم می‌سازد و نظم سیاسی موجود را در موقعیت پاسخ‌گویی و دفاع قرار می‌دهد.

در این نقطه از تحلیل، لازم است میان دو سطح متمایز تمایز نهاده شود: نخست، سطح منطق درون‌گفتمانی خطبه فدکیه در بازتعریف معیار مشروعیت و جابه‌جایی مرجع داوری قدرت؛ و دوم، سطح تحقق تاریخی و اجتماعی این گفتمان در میان مخاطبان اولیه. آنچه در این بخش بررسی می‌شود، ناظر به سطح نخست است؛ یعنی سازوکارهای

زبانی، شناختی و معنایی‌ای که امکان تولید مشروعیت را در متن فراهم می‌کنند، نه لزوماً میزان تحقق هژمونیک آن در ساخت قدرت عینیِ زمانه. به بیان دیگر، تحلیل حاضر ناظر به «امکان نظری و گفتمانیِ مشروعیت‌بخشی» است، نه لزوماً «تحقق تاریخی آن». همین تمایز است که خطبه فدکیه را به متنی ماندگار در حافظه دینی بدل می‌سازد؛ متنی که اگرچه در لحظه تاریخی خود به هژمونی نهادی نرسید، اما به‌مثابه مرجع داوری و معیار انتقادیِ قدرت، در طول تاریخ بازتولید و فعال شده است.

در بافت اجتماعی–سیاسی پس از پیامبر صلوات الله‌علیه وآله، ساخت قدرت از پیش تثبیت‌شده، شتاب تحولات سیاسی و محدودیت کنش نهادیِ گوینده، امکان بالفعل‌شدن هژمونی گفتمان فاطمی را به‌شدت محدود می‌ساخت. از منظر نظریه هژمونی لاکلائو و موفه، هژمونیک‌شدن یک گفتمان نه صرفاً تابع انسجام درونی دال‌ها، بلکه وابسته به امکان مفصل‌بندی آن با شبکه‌های نهادی، اجتماعی و قدرت است (Laclau & Mouffe, 1985, pp. 105–114). خطبه فدکیه اگرچه از حیث معنایی قادر به بی‌ثبات‌سازی نظم گفتمانی مسلط بود، اما از حیث تاریخی، در موقعیتی ایراد شد که زنجیره‌های نهادیِ لازم برای تثبیت هژمونی بدیل در دسترس نبود.

### ۷. صورت‌بندی معرفتی توحیدیِ داوری در خطبه فدکیه و دلالت‌های سیاسی، اخلاقی و اجتماعی آن

در امتداد این منطق، خوشه معرفتی ربوبیت–نعمت نقش بنیانی در بازتعریف سیاست و اخلاق ایفا می‌کند. دال‌هایی چون «رب»، «نعمت»، «انعام»، «ابتلاء» و «شکر» نظامی معرفتی می‌سازند که در آن، شناخت جهان و سامان حیات اجتماعی در پرتو تربیت الهی معنا می‌یابد «ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَلَمِينَ» (فاتحه:۲). نعمت در این چارچوب، نه داده‌ای مادی، بلکه رابطه‌ای شناختی میان انسان و خداست که بازشناسی منبع و مقصد آن، لحظه شکل‌گیری مسئولیت معرفتی و اخلاقی را رقم می‌زند «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» (نحل:۵۳). از همین‌رو، طاعت و شکر در خطبه نه کنش‌های فردی، بلکه سازوکارهای تنظیم نظم جمعی‌اند؛ چنان‌که در گزاره «فَرَضَ اللَّهُ... طَاعَتَنَا نِظاماً لِلْمِلَّةِ»، سیاست ذیل ربوبیت تعریف می‌شود و داوری سیاسی، کنشی معرفتی تلقی می‌گردد که مشروعیتش را از اتصال به مرجع الهی می‌گیرد، نه از قدرت یا قرارداد «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف:۴۰). در این افق، عدالت نیز تنها زمانی معنا دارد که معرفت انسان نسبت به نعمت‌ها در مدار ربوبیت و حکمت الهی تنظیم شده باشد «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» (انعام:۱۱۵).

در سطحی دیگر، حوزه هدایت کارکردی صریحاً معرفت‌شناختی می‌یابد و صورت‌بندی اجتماع را ممکن می‌سازد. دال‌هایی چون «هدی»، «ضلال»، «رسول»، «طاعت» و «سبیل» منطق انتقال معرفت از وحی به نظم زندگی جمعی را صورت‌بندی می‌کنند «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» (بقره:۲). هدایت در این گفتمان، فرایندی است که ایمان را از سطح باور فردی به سازوکار تطهیر اجتماعی ارتقا می‌دهد؛ چنان‌که «فَجَعَلَ اللَّهُ الإِيمانَ تَطهِيراً لَكُم» سلامت اجتماع را تابع نسبت جمعی آن با توحید قرار می‌دهد «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات:۱۰). بر این اساس، وحدت اجتماعی نه محصول هم‌زیستی عرفی، بلکه برآمده از تبعیت از مرجع هدایتی واحد است؛ منطقی که هم در «وأطاعتنا نظاماً للملة» و هم در افق قرآنی «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل‌عمران:۱۰۳) تثبیت می‌شود. ازاین‌رو، گسست

اجتماعی پیش از آن‌که اختلال نهادی باشد، انحراف معرفتی و قرارگرفتن در مدار ضلالت است، حتی اگر صورتی قانونی یا مقبول اجتماعی داشته باشد «وَمَن يُضْلِلِ اللّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (رعد:۳۳).

در نهایت، خوشه مفهومی حق نقش داوری نهایی را بر عهده می‌گیرد و افق سیاست، اخلاق و اجتماع را به یک معیار مشترک پیوند می‌زند. حق در این‌جا نه صرفاً وضعیت وجودی، بلکه صورت شناخت ناب است؛ عرصه‌ای که ادراک با علم و امر الهی انطباق می‌یابد «ذَلِکَ بِأَنّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ» (حج:٦). دال‌هایی چون «عدل»، «حکم»، «کتاب» و «طاعت» اجزای این نظام معرفتی‌اند و نشان می‌دهند که داوری سیاسی و اخلاقی تنها در صورتی معتبر است که بر معیار الهی استوار باشد. ازاین‌رو، گسست قدرت از حکم الهی در منطق خطبه نه خطایی اجرایی، بلکه «ظلم» به‌مثابه انحراف شناختی از حق است، حتی اگر نظم موجود تثبیت‌شده یا کارآمد جلوه کند «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده:٤٥). به این ترتیب، گفتمان توحیدیِ خطبه فدکیه نه یک نظام اعتقادی منفصل، بلکه یک ماتریس معرفتی منسجم است که در آن، سیاست، اخلاق و اجتماع در کانون دلالت‌های توحیدی و ذیل یک منطق پیشینیِ داوری سازمان می‌یابند؛ منطقی که امکان تعریف معنا، سنجش مشروعیت و صورت‌بندی نظم جمعی را نه از قرارداد، عرف یا قدرت، بلکه از انطباق با حق الهی ممکن می‌سازد و بدین‌سان هر سه ساحت را در سطح بنیانی بازتعریف می‌کند.

### ۸.بازخوانی خطبه فدکیه در چارچوب گفتمانِ قدرت و معنا

زبان در خطبه فدکیه نه ابزار بیان، بلکه سطح تکوّن معناست؛ میدانی که در آن نحو، هویت را تثبیت و بلاغت، قدرت را بازنمایی می‌کند. ساختارهای نحوی و بلاغی حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها، نظم قدسیِ گفتمان را به عرصه اجتماع می‌کشانند؛ زبانی که در آن «نحو» به ساختار حق و «بلاغت» به کنش مشروعیت تبدیل می‌شود. این پیوند میان معنا و قدرت در سطح صوری زبان بر همان منطقی استوار است که ون دایک آن را ساختارِ شناختی–گفتمانیِ بازتولید قدرت می‌نامد (Van Dijk 1998 p. 135). در این چارچوب، دستگاه نحوی خطبه، از کنش فردیِ گفتار فراتر رفته و به میدان درونیِ تحقق حق در زبان تبدیل می‌شود (Laclau & Mouffe 1985 p. 112)

#### ۸-۱.تکوّنِ حق در ساختِ زبانِ فاطمی: تحلیل بلاغی–معرفتیِ خطبه فدکیه

نحو و بلاغت در خطبه فدکیه، دو وجه از یک دستگاه معرفتی واحداند: نحو، نظمِ حق را می‌نمایاند و بلاغت، صورت‌عملِ قدرتِ معنایی است. توازی‌ها، سوگندها و جابه‌جایی‌های نحوی در این متن، گفتمانی از بازنویسیِ حق در زبان می‌سازند؛ جایی که واژه، میدان تجسّد اراده الهی است. این دگرگونی ساخت زبانی، همان چیزی‌ست که فوکو آن را «تبدیل دستور به قدرتِ معنایی» می‌نامد (Foucault 1971 p. 56). بدین‌ترتیب، خطبه فدکیه نه صرف گفتار دینی، بلکه هندسه‌ای از معنا و اقتدار است که در آن زبان، ابزار ظهور حق می‌شود.

#### ۸-۲. تکرارهای ساختاری

توازی نحویِ مکررِ افعال در فرازهای «خلق اللّه ...»، «جعل اللّه ...»، «فرض اللّه ...» نظامی از کنش زبانی قدسی پدید می‌آورد که معنا را از گزاره به هستی ارتقا می‌دهد. در این ساختار، نحو به ریتمِ خالقیتِ معنا بدل می‌شود و تداوم افعال الهی، وحدتِ اراده را نمایان می‌سازد (علامه طباطبایی، ۱۳۹۷، جلد ۲ ص ۲٤٥). به تعبیر ون دایک، چنین تکرارهایی الگویی از حافظه گفتمانی ایجاد می‌کنند که معنای مرکزی—در اینجا خلافت الهی و حق اهل‌بیت—را در ذهن دریافت‌کننده تثبیت می‌کند (Van Dijk 2008 p. 47). بلاغت این بخش، حاصل نظم قدسیِ تکرار است که خود را در سطح زبان آشکار می‌سازد.

### ۸-۳. جملات خبریِ هویتی

در فراز «أَنَا فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّد»، گزاره اسنادی از سطح اطلاع زبانی به سطح اعلان معرفتی–سیاسی ارتقا می‌یابد. ساختار نحوی مبتدا–خبر که معمولاً حامل بیان هویت است، در بستر گفتمان احتجاجیِ حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها به کنش گفتاریِ مشروعیت‌بخش بدل می‌شود؛ کنشی که با اتکا به هویت قدسی گوینده، اقتدار معرفتی و حقانیت سیاسی را تولید می‌کند. بر اساس نظریه کنش گفتاری آستین، گفتار می‌تواند به‌جای گزارش واقعیت، خود واقعیتِ عمل را پدید آورد؛ وضعیتی که در آن «گفتن همان انجام دادن است» (Austin, 1962, p. 37).

از این منظر، گزاره «أنا فاطمة» نه اطلاع از نام، بلکه تحقق گفتاریِ مرجعیت وحیانی است؛ زبانی که «حق» را در مقام گفتار ایجاد می‌کند. در سطح معرفت‌شناسی سیاسی، این کنش گفتاری به بازتولید ساختار قدرت از درون زبان دینی می‌انجامد؛ جایی که حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها با تصریح نسبت خویش باپیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم، مرجعیت خویش را در نظام دانایی دینی تثبیت می‌کند. بدین‌ترتیب، گفتار او نه بازتاب اقتدار، بلکه منشأ مشروعیت معرفتی و سیاسی است و «أنا فاطمة» به‌منزله نقطه عزیمت گفتمان سیاسی–الهی خطبه عمل می‌کند؛ زبانی که به امکانی معرفتی برای بازتعریف مشروعیت در افق توحیدی بدل می‌شود.

### ۸-٤.ارجاع‌های بینامتنیِ قرآنی

از منظر ساختارشناسی گفتمان، خطبه فدکیه در تمامی ۱۷۰ فراز خود واجد تطابق‌های نحوی و معنایی با آیات قرآن کریم است؛ به‌گونه‌ای که هر فراز، مبتنی بر شبکه‌ای از هم‌ساخت‌های قرآنی، نظام معنایی خاصی را بازتولید می‌کند. بااین‌حال، گستره این تطبیق‌ها امکان ارائه فهرست کامل را در این مقاله منتفی می‌سازد؛ ازاین‌رو تنها نمونه‌هایی در جدول برگزیده شده‌اند تا منطق پیوند میان نحو، معنا و قدرت قدسی در گفتار فاطمی نشان داده شود.

در این نمونه‌ها، ساخت نحوی خطبه در توازی مستقیم با آیات قرآنی قرار دارد. این هم‌پوشی صرفاً بلاغی نیست، بلکه سازوکاری برای فعال‌سازی منطق وحی در سطح نحو است؛ جایی که دستور زبان به حامل قدرت قدسی بدل می‌شود و گفتمان الهی را در سطح درونی سامان می‌دهد. نحو، به‌مثابه ساختی دارای ظرفیت تولید «چارچوب کنش اجتماعی»، خود میدان قدرت محسوب می‌شود(Kress & van Leeuwen, 2001, p. 65) . در خطبه فدکیه نیز زبان از سطح توصیف فراتر رفته و به سطح تشریع و تولید قدرت توحیدی می‌رسد.

در این بستر قرآنی، توازی نحوی میان عبارت خطبه و آیات خلقت، تجلی استمرار اراده الهی در گفتار حضرت است؛ امری که در منابع تفسیری به‌منزله ظهور وحدت فعل و کلام در ساحت ربوبی تفسیر شده است (طبرسی، ۱۳۳۲ق، ج ۱، ص ۱۱۲). بر این اساس، کلام فدکیه نه بازخوانی صرف وحی، بلکه بازتولید قرآنی معنایی است که در مدار توحید سامان می‌یابد و در عرصه سیاست، اخلاق و اجتماع به سازوکار هدایت و مشروعیت الهی تبدیل می‌شود.

| فراز خطبه فدکیه | آیه یا ساختار قرآنیِ هم‌تراز | نوع تطابقِ ساختاری یا نحوی | دلالت معنایی / بلاغی |
|---|---|---|---|
| «خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ» | «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (زمر: ٦٢) | تطابق نحوی در ساختِ خبری با مبتدا–خبر (فاعل–مفعول) | تأکید بر خاستگاه مطلق هستی |
| «ابْتَدَعَهَا بِقُدْرَتِه، وَذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِه» | «إِنَّما أَمرُهُ إذا أرادَ شيئاً أن يقول لَه كُن فيكون» (یس: ۸۲) | توازن فعلی در اراده–ایجاد | وحدتِ اراده و فعل در فاعلیت الهی |
| «مِنْ غَيْرِ احْتِيَاجٍ إِلَى شَيْءٍ» | «اللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ» (فاطر: ١٥) | تطابق معنایی در غنا/فقر وجودی | استقلال وجودیِ الهی مقابل وابستگی بشری |
| «تَقْدِيرَهَا بِحِكْمَتِه» | «وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً» (فرقان :۲) | موازی‌سازی اسمی در «تقدیر» | نظم و حکمت به‌عنوانِ بُعد معرفتی توحید |
| «ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِه، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِه» | «مَن عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِه وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (فصلت: ٤٦) | تقابل بلاغی ثواب/عقاب | تثبیت عدالت تشریعی و مسئولیت فردی |
| «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» | اقتباس مصرّح از آیه ۲۵ سوره حدید | بینامتنیِ کامل | هدف غایی بعثت و توحید در عدالت اجتماعی |

جدول شماره ۳- تطبیق ساخت نحوی–توحیدی نمونه های منتخب خطبه فدکیه با آیات خلقت در قرآن مجید و دلالت‌های سیاسی–اجتماعی آن

### ۸-۵.تقویت گزاره با سوگند و تأکید

صیغه‌های سوگند نظیر «و اللّه» یا «لعمری» در خطبه، ساخت نحویِ تقویتِ یقین و شدت معنا را فعال می‌کنند. این شکل زبانی، حقیقت را از گزارش به عهد ارتقا می‌دهد؛ یعنی گزاره دیگر صرفِ ادعا نیست بلکه پیمانِ وجودی است. تکرار ضمیر و تأکید بر صیغه سوگند، کنشِ تثبیتِ یقین را تشدید می‌کند (مکارم شیرازی ۱۳٦۵ جلد ۲ ص ۲۰۹). در منطق معناشناسی نظام‌مند، این ساخت‌ها افزاینده‌های وجهی در نظام وجه گزاره هستند و شدتِ قطعیت را سامان می‌دهند (Halliday 2014 p. 242). از دیدگاه گفتمان‌شناختی، سوگند در خطبه نه آرایه بلاغی بلکه لحظه گذارِ معنا به ساحت ایمان است؛ نحو در اینجا به نظامِ عهد تبدیل می‌شود و کلام را با حقیقت پیوند می‌دهد.

### ۸-٦.تغییر کانون جمله

در تعبیر «إلی اللّه مرجعکم»، تقدیمِ قید «إلی اللّه» بر مبتدا، سازوکاری بلاغی است که مرکز ثقل جمله را از ساختار عادی آن دگرگون می‌کند. در صورت حفظِ ترتیب طبیعی زبان عربی، تأکید جمله بر «مرجعیت» به‌مثابه وصفی هستی‌شناختی باقی می‌مانْد؛ اما با این جابه‌جایی نحوی، محور معنا از تبیینِ غایت خلقت به وضعیتِ «رجوع» و مواجهه مخاطب منتقل می‌شود. از نظر بلاغی، این تقدیم دلالت بر حصر دارد و اعلام می‌کند که تنها خدا مرجع

بازگشت است؛ اما در سطح گفتمانی، معنایی فراتر می‌یابد و مخاطب را از مفعولِ هستی‌شناختی به فاعلِ مسئولِ اخلاقی–اجتماعی ارتقا می‌دهد.

در چارچوب نظریه گفتمانِ لاکلا و موف، چنین جابه‌جایی نحوی لحظه‌ای از بازتوزیع دلالت و تغییر جایگاه هژمونیک معناست؛ زیرا نحو در این بزنگاه به ابزار بازتعریف میدان گفتمان بدل می‌شود و زبان از توصیف واقعیت به کنش گفتاریِ تولیدکننده موقعیت اخلاقی گذار می‌یابد (Laclau & Mouffe, 1985, p. 112). بدین‌ترتیب، گفتمان از مدار الهی–توصیفی به عرصه انسانیِ مواجهه با حق منتقل می‌شود و معنا بر محور «رجوع» به‌مثابه کنش اجتماعی و اخلاقی سامان می‌یابد، نه صرفاً بر محور «خلق» به‌عنوان آغاز هستی‌شناختی.

تفاسیر بلاغی–تفسیری شیعی نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند که تقدیم قید بر مبتدا در ساختارهای مشابه، گفتار را از مقام موعظه به مقام محاسبه منتقل می‌کند؛ جایی که زبان نه صرفاً خبردهنده، بلکه مطالبه‌گر و محاسب است و مخاطب در جایگاه پاسخ‌گو در برابر حق قرار می‌گیرد (بحرانی، ۱۳۷۷، ج ٤، ص ۲۹۳).

از این منظر، نحو در خطبه فدکیه خود به سازه قدرت بدل می‌شود. حضرت فاطمه سلام الله علیها که در بطنِ ساختاری سیاسیِ مردسالار، گفتارِ خویش را سامان می‌دهد، از طریق همین تکنیک نحوی موقعیتِ مخاطب را بازتعریف می‌کند: از «رعیت» به «فاعلِ مسئول». بدین‌ترتیب، ترتیب کلمات صرفاً زیبایی بلاغی ندارد؛ بلکه سازوکاری است برای بازتوزیع معنا و مشروعیت در میدانِ گفتار توحیدی.

در واقع باید دانست کنش گفتمانی خطبه فدکیه در خلأ اجتماعی رخ نداده است. این خطبه در میدانی ایراد شد که در آن، ساخت قدرت سیاسیِ نوپدید، از پشتوانه ائتلاف‌های قبیله‌ای، تمرکز منابع مادی و کنترل ابزارهای اجرایی و نظامی برخوردار بود؛ میدانی که پیشاپیش نامتقارن و به نفع نظم سیاسی مستقر سامان یافته بود.

در چنین بافتی، گفتمان فاطمی نه در مقام یک کنش نهادیِ برخوردار از ابزارهای مادی قدرت، بلکه به‌مثابه مداخله‌ای نمادین–معنایی وارد میدان شد؛ مداخله‌ای که می‌کوشید با بازتعریف معیار مشروعیت و فعال‌سازی حافظه دینیِ مشترک، منطق داوری مسلط را از درون به چالش بکشد. اشاره به این میدان قدرت، نه به‌منظور تبیین علّی ناکامی یا کامیابی تاریخی گفتمان، بلکه برای روشن‌ساختن شرایط عینی‌ای است که کنش گفتمانی در نسبت با آن معنا می‌یابد.

**نتیجه گیری**

پژوهش حاضر با تمرکز بر تحلیل گفتمانی خطبه فدکیه، علاوه بر افزودن ظرفیتی که مطالعه آن می‌تواند به غنای نظری جامع خطبه فدکیه منجر شود، افق تازه‌ای برای تحلیل گفتمان‌های دینی می‌گشاید؛ بدین معنا که رویکردهای قدسی به متون معصومان، هرچند در مقام تعظیم و صیانت از متن ضروری‌اند، نباید مانع از صورت‌بندی و بازشناسی ظرفیت‌های گسترده معرفتی، زبانی و گفتمانی چنین متونی شوند. بر این اساس، نشان داده شد که بسنده‌کردن به تحلیل‌های نحوی–صرفی فقهی یا روش‌های کلاسیک فهم متن، از جمله قرائت‌های هرمنوتیکی، هرچند در جای خود معتبرند، برای تبیین تمامی ظرفیت‌های معنایی و نظری گفتمان خطبه فدکیه کفایت نمی‌کنند؛ زیرا این پژوهش، بدون ورود به داوری فقهی یا تجویز سیاسی، سطح مسئله‌پردازی را از تحلیل محتوا به تبیین منطق درونی تشخیص حق، عدالت و مشروعیت ارتقا می‌دهد. از این منظر، سخنان حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها، به‌عنوان معصومی که در نظام اعتقادی تشیع واجد بالاترین سطح اتقان معرفتی و عقلانیت قدسی است، این ظرفیت را آشکار می‌سازد که متن خطبه، در عین استقرار کامل در سنت دینی، بتواند در گفت‌وگویی روشمند با نظریه‌های کلان علوم انسانی و اجتماعی وارد شود و معیارهای سنجش مشروعیت، عدالت و حقیقت را در سطحی فراتر از صرف بستر تاریخی بازتعریف کند.

مسئله محوری این پژوهش نه تعیین مصداق حق، بلکه تبیین منطق شناختی و معناشناختیِ امکان تشخیص حق، عدالت و مشروعیت در گفتمان خطبه فدکیه بود. یافته‌ها نشان داد که خطبه فدکیه با سازمان‌دهی شبکه‌ای از دال‌های توحیدی، منطق مسلط تولید معنا و مشروعیت در جامعه پس از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم و را در سطح معیارهای داوری به چالش می‌کشد. در این چارچوب، پنج تقابل معناییِ حق/باطل، هدایت/ضلالت، عدل/جور، طهارت/آلودگی و مشروعیت الهی/انسانی، نه به‌صورت مضامین منفرد، بلکه در قالب یک ماتریس سه‌سطحی تولید مشروعیت (زبانی–گفتمانی، شناختی و اجتماعی–قدرتی) صورت‌بندی شدند؛ ماتریسی که نشان می‌دهد خطبه به‌طور هم‌زمان معنا را رمزگذاری می‌کند، الگوهای ادراک و داوری را می‌سازد و افق فهم مشروعیت را سامان می‌دهد.

یافته دیگر پژوهش، شناسایی سازوکار «وارون‌سازی مرجعیت قدرت از طریق دانش صادق» است؛ به‌نحوی که مرجع مشروعیت از اقتدار نهادی و نظم مستقر، به انطباق با حقیقت الهی منتقل می‌شود، نه با هدف تأسیس نظم سیاسی بدیل، بلکه در جهت دگرگونی معیارهای ارزیابی قدرت. از این منظر، خطبه فدکیه از طریق مفصل‌بندی دال‌های توحیدی، افقی بدیل برای داوری درباره قدرت می‌گشاید که در آن، مشروعیت نه وضعیتی ایستا، بلکه فرایندی پویا و وابسته به تداوم یا فرسایش اعتبار معناییِ قدرت است. در مجموع، پژوهش نشان داد که توحید در گفتمان خطبه فدکیه، فراتر از یک اصل صرفاً اعتقادی، به‌مثابه معیاری پیشینی برای داوری درباره حق، عدالت و مشروعیت عمل می‌کند. بدین‌ترتیب، خطبه فدکیه نه تنها به‌عنوان سندی تاریخی که به‌مثابه الگویی زنده از گفتمان توحیدیِ مشروعیت‌ساز بازخوانی می‌شود که می‌تواند فهم ما از نسبت دین، قدرت و عدالت در سنت اسلامی را ژرفا بخشد.

## کتابنامه


قرآن

خطبه فدکیه

فارسی

کتب

غیب‌غلامی هرساوی، حسین. (۱۳۸۰). *علی بن ابی‌طالب(ع) و رمز حدیث فدک*. قم، ایران: ناشر دلیل ما.

صدر، محمدباقر. (۱۳۷٤ق). *فدک فی التاریخ*. نجف، عراق: مطبعة الآداب.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳٦٥). *تفسیر نمونه*.(ج۲). تهران: دارالقلم.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۹۱). *تفسیر نمونه*.(ج۲۲). تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مقالات

تالی طبسی، مرضیه و همکاران. (۱٤۰٤). تحلیل گفتمان عبارت توحیدی خطبه فدکیه حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) با روش تحلیل گفتمان پدام. *مطالعات قرآن و حدیث*، ۱۸(۲)، ۹۳–۱۱۸. https://qhs.isu.ac.ir/article_77638.html

خزعلی، مرضیه (۱۳۸۵). بررسی شیوه سیاسی حضرت زهرا (س) با کاوشی در خطبه فدکیه. *مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، (۳۸)، ٥٤–۸٦. https://www.noormags.ir/p/168966

سجادی، سیده رقیه، عترت دوست، محمد، و بهارزاده، پروین (۱٤۰۲). آسیب‌شناسی جامعه اسلامی مبتنی بر تحلیل محتوای خطبه فدکیه حضرت زهرا (س). *مطالعات فهم حدیث*، ۹(۲)، ۹–۳۵. https://journals.ikiu.ac.ir/article_3048.html

معارف، محمد. (۱۳۹۳). ساختار توحید در خطبهٔ فدکیه و نقش آن در اصلاح انحرافات سیاسی و اجتماعی. *پژوهش‌های نهج‌البلاغه*، (٤۳)، ۱–۲۰. https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1161579

مهرآیین، مصطفی، و قبادی، علیرضا (۱۳۹۹). تحلیل گفتمان خطبه فدکیه حضرت زهرا (س). *نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان*، ۱۰(۲)، ۹–۲۲. https://jstmt.ut.ac.ir/article_79731.html


پایان نامه ها

حسینی، طاهره السادات (۱۳۹۹). *بررسی تطبیقی تفسیر آیات قرآن کریم در خطبه فدکیه حضرت زهرا (س) بر اساس تفسیر المیزان و تفسیر کبیر* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته الهیات و معارف اسلامی – علوم قرآن و حدیث). دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی.

صفری، فاطمه (۱٤۰۰).*بررسی سبک شناسانه‌ی خطبه‌ی فدکیه حضرت زهرا (س)* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه پیام نور استان کرمانشاه.

طاهری، نورالله (۱۳۹۵). *بررسی تحلیلی استنادات قرآنی حضرت زهرا (س) در خطبه فدکیه* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته الهیات و معارف اسلامی – علوم قرآن و حدیث). دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم.

زنگنه بایگی، فریده (۱٤۰۱).*بررسی زمینه ها و عوامل تاریخی ایراد خطبه فدکیه* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه پیام نور استان خراسان رضوی.

عربی

بحرانی، هاشم. (۱۳۷۷). *البرهان فی تفسیر القرآن*.(ج ٤ ) . قم: بنیاد بعثت.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۹۷). *تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن* (جلدهای: ۱، ۲ ،۱۰، ۱۲). قم: نشر اسلامی.

فیض کاشانی، ملا محسن. (۱٤۱۵ق).*تفسیر الصافی*. (ج۲). تهران: مکتبۀ الصدر.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۳۲ق). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. (ج۱). تهران: مکتبه الاسلامیه.

حویزی، عبدعلی بن جمعه. (۱٤۱۵ق). *نورالثقلین فی تفسیر القرآن* .(ج ۵) . قم: مؤسسه اسماعیلیان.

لاتین

Asad, T. (1993). *Genealogies of religion: Discipline and reasons of power in Christianity and Islam*. Johns Hopkins University Press.

Austin, J. L. (1962). *How to Do Things with Words*. Oxford: Clarendon Press.

Bourdieu, P. (1991). *Language and Symbolic Power*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Castoriadis, C. (1997). *The Imaginary Institution of Society*. Cambridge, MA: MIT Press.

Crone, P. (2004). *God's rule: Government and Islam*. Columbia University Press.

Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. Longman.

Foucault, M. (1971). *The Archaeology of Knowledge*. New York: Pantheon.

Foucault, M. (1977). *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. New York: Vintage Books.

Fraser, N. (2008). *Scales of Justice: Reimagining Political Space in a Globalizing World*. Cambridge: Polity Press.

Hall, S. (1997). *Representation: Cultural Representations and Signifying Practices*. London: Sage.

Halliday, M. A. K. (2014). *Halliday's Introduction to Functional Grammar*. London: Routledge.

Hallaq, W. B. (2013). *The impossible state: Islam, politics, and modernity's moral predicament*. Columbia University Press.

Kress, G., & van Leeuwen, T. (2001). *Multimodal discourse: The modes and media of contemporary communication*. Arnold.

Laclau, E. (2005). *On Populist Reason*. London: Verso.

Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.

Van Dijk, T. A. (1998). *Ideology: A Multidisciplinary Approach*. London: Sage Publications.

Van Dijk, T. A. (2008). *Discourse and Power*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.

Weber, M. (1978). *Economy and Society* (Vols. 1–2). Berkeley: University of California Press.

Young, I. M. (2006). *Responsibility for Justice*. Oxford: Oxford University Press.

ویراستاری نشده